

تاریخ کلیسای ایران - شروع فعالیت مرسلین در ایران



تاریخ کلیسای ایران - شروع فعالیت مرسلین در ایران

شروع فعالیت مرسلین در ایران

اولین مسیونر انگلیسی پروتستان که به ایران آمد هنری مارتین بود. او یک مبشر انگلیسی بود که در سال ۱۸۱۱ وارد شیراز شد. هدفش این بود که ترجمه قسمتی از عهد جدید را که تهیه کرده بود اصلاح و تکمیل کند. هنگام اقامتش در ایران با مخالفت شدید رهبران مسلمان آن شهر مواجه شد ولی با وجود ضدیت و کارشکنی های آنها موفق شد عده ای را به دین مسیحیت راهنمایی کند. ولی اقامت کوتاهش در شیراز به او اجازه نداد که کلیسائی در آن شهر تأسیس کند و هنگام بازگشت از ایران به انگلیس درگذشت.

قبل از او دو نفر آلمانی برای بشارت به ایران آمدند و بعد نوبت به هنری مارتین رسید. اولین ترجمه قسمتی از کتاب مقدس به فارسی از او است. او از هندوستان به ایران آمد و زبان فارسی را در آنجا یاد گرفته بود و در کلکته بود که با دو نفر که مشغول ترجمه کتاب مقدس بودند آشنا شد. آن دو نفر یکی میرزا فترت از بنارس و دیگری آقا سابات از بغداد بود. سابات که یک نفر بغدادی بود برای ترجمه کتاب مقدس به هنری مارتین خیلی کمک کرد. در سال ۱۸۰۹ ضعف جسمی به هنری مارتین غلبه کرد و وقتی به کلکته برگشت به او گفتند ترجمه عهد جدید که بوسیله سابات انجام شده رضایتبخش نیست و باید مجدداً از سر گرفته شود. او فوراً تصمیم گرفت که به ایران برگردد و به شیراز رفت. در خانه شخص ثروتمندی بنام جعفر علی خان اقامت کرد ولی حضور او در شیراز ایجاد سوء تفاهم کرد و بعضی ها فکر می کردند که او واقعاً دانشمندی است که برای تحقیقات علمی آمده ولی عده ای هم او را جاسوس

انگلیسیها می خواندند و فکر می کردند شاید او بخواهد وسیله آمدن ۵۰۰۰ سرباز انگلیسی را به شیراز فراهم کند. ولی بتدریج همه فهمیدند که او فقط برای شناساندن مسیح و شهادت به او و ترجمه کتاب مقدس به ایران آمده و وقتی علاقه او را به مسیح دیدند از در مخالفت با او درآمدند. وقتی زمستان سر رسید تصمیم گرفت به بغداد برود و میرزا سیدعلی مترجم او هم قرار بود با او برود ولی تا سال ۱۸۱۲ در شیراز ماند و بکار ترجمه اش ادامه داد و در تقویم روزانه اش نوشت: من زندگی می کنم فقط برای کامل کردن ترجمه کتاب مقدس، بعد از انجام این کار، مهم نیست اگر من زنده باشم یا نباشم.

با وجود زحمات زیاد و مخالفت مسلمانان متعصب و صوفیها هرطور بود کار ترجمه را تمام کرد و با زحمات زیاد با قاطر خودش را به تبریز رسانید که آنرا به فتحعلیشاه تقدیم کند. با اینکه ملامها مخالفت کردند و نگذاشتند خودش شخصاً به حضور شاه برسد ولی سفیر انگلستان بالخره را بشاه رساند. شاه با کمال خوشحالی آنرا قبول کرد و یک نامه تشکر بدین مضمون نوشت: اگر خواست خداوند باشد دستور می دهم که اشخاص منتخبی که در دربار ما هستند و اجازه حضور دارند این کتاب را از اول تا آخر برای ما بخوانند.

آن نسخه اصلی که بشاه تقدیم شد در دربار گمشد ولی رونوشت آن در روسیه چاپ شد و در انجمن کتاب مقدس روسیه به چاپ رسید. اولین نسخه آن در کتابخانه سن پترزبورگ نگهداری شد و نسخه دیگری از آن در هولی ترینیتی چرچ (Holy Trinity Church) که کلیسای او بود موجود است. هنری مارتین خیلی ضعیف و مریض بود با زحمات زیادی از تبریز راه افتاد که به انگلستان برود ولی در راه فوت کرد و در ترکیه توسط اسقفان و کشیشان آرامنه دفن شد.

سرگذشت جالب و شورانگیز این مرد فداکار را می توان در کتاب هنری مارتین اثر خانم اردلی قرائت کرد. اثریکه او در زندگانی ایرانیان و همکاریانش گذاشت فوق العاده بود و همه او را فرشته خدا می دانستند. از آلمان هم اولین مبشر مسیحی پروتستان تصمیم گرفتند به یزد بروند و بین زرتشتیان کار کنند. در سوریه وقتی به آلبو رسیدند خودشان را تحت حمایت قونسول انگلیس قرار دادند ولی او به ایشان گفت وضع مملکت ایران طوری نیست که آنها در کاریکه در نظر گرفته اند پیشرفتی بکنند ولی آنها بحرف او توجه نکردند و با یک کاروان که ۱۵۰۰ شتر داشت و چهار نفر یهودی آنها را راهنمایی می کردند براه افتادند اول به طرف بغداد و بعد بصره و بعد به سرحد ایران رسیدند. در آنجا شخص مریضی به آنها مراجعه کرد و شفا خواست و آنها او را معالجه کردند او هم دو تا الاغ به آنها هدیه کرد که بمسافرت خود ادامه دهند. این مبشرین با زحمت فوق العاده ای بمسافرت خود ادامه دادند ولی گرفتار دزدان شدند که همه چیز آنها را گرفتند و آنها گرسنه و تشنه مدت ۹ روز در سرما به مسافرت خود ادامه دادند تا به اصفهان رسیدند. در اصفهان قونسول انگلیس به آنها گفت که وضع خیلی بد است و رفتن به یزد صلاح نیست ولی باز گوش نکردند و بطرف یزد براه افتادند و مجدداً گرفتار دزدان شدند، همه چیز آنها را گرفتند و با زحمات زیاد و مشقات فراوانی خودشان را به بوشهر رساندند. آنها غیرت عجیبی برای رساندن مژده نجات مسیح به ایرانیان داشتند. در بوشهر نماینده کمپانی داچ ایست ایندیا (Dutch East India) وسیله برگشتن آنها را به اروپا فراهم کرد. یکی از آنها در راه مرد و دیگری به انگلستان رفت ولی از شدت علاقه بکار بشارت سال بعد به حبشه رفت و گرفتار مصیبتهای زیادتری شد و بالخره در آنجا فوت کرد.

شخص دیگری که بعد از مارتین بعنوان مبشر و خادم مسیح به ایران آمد ژوزف ولف بود. او پسر یک ربای یهودی بود که از طفولیت با مسیحیت آشنا شد و مخفیانه یا شبانه با کلیسای لوترین ملاقات می کرد. بعد به روم رفت و در یک مدرسه علوم الهی داخل شد ولی نتوانست قوانین و مقررات آنها را بپذیرد

و محترمانه و صادقانه به پاپ نوشت و به انگلستان برگشت. با سی. ام. جی (Church mission to the Jews) جامعه مبشرین که بین یهودیان کار می کنند آشنا شد. این انجمن ده سال بود تأسیس شده بود و عده ای مبشر به اروپا و خاور نزدیک فرستاده بود. ولف علاقه مند شد که با آنها همکاری کند و بعنوان یک مبشر کار نماید. تقاضای او پذیرفته شد. اول بدانگاه کمبریج رفت و تحت نظر همان استاد هنری مارتین یعنی چارلز سیمون درس خواند و خیلی تحت تأثیر تعلیمات او قرار گرفت. بزودی از طرف همان انجمن به یک سفر بشارتی به خاور میانه فرستاده شد و از سال ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۴ در سرتاسر خاور میانه از جوامع یهودی در جزیره مالت، اسکندریه، سینا، لبنان، اورشلیم، دمشق، ماردین، موصل، بغداد و بصره دیدن کرد و در سال ۱۸۲۴ وارد بوشهر شد بعداً به اصفهان و شیراز آمد و از کاشان و تبریز هم دیدن کرد. در تمام این شهرها مژده نجات مسیح را می رساند و با مسلمانان و یهودیان صحبت می کرد. او قدرت فوق العاده ای داشت. در یک روز یکشنبه از ساعت ۱۰ صبح تا ۶ بعد از ظهر بدون توقف در کلیساها وعظ می کرد و به ۶ زبان روسی، ایتالیائی، فرانسوی، آلمانی و انگلیسی و آشوری.

در موقع خروج از ایران با کلیسای نستوری و مسیحیان ارومیه و خسروا دیدن کرد و یک جلد تورات بزبان آشوری بدست آورد که توسط انجمن کتب مقدس چاپ شده بود و خیلی نفیس و بینظیر بود و آنرا با خودش به انگلستان برد. بعداً از مراجعتش علاقه مفرطی به برگشت به ایران نشان داد و او تصمیم داشت مدارس در ایران تأسیس کند. برای اینکار شخصی را بنام میرزا ابراهیم که یهودی و خیلی با معلومات بود انتخاب کرد که او را برای اینکار آماده کند ولی پیشنهاد او بجائی نرسید. در سال ۱۸۳۰ مجدداً به ایران برگشت و در تهران با ملاهائی که با هنری مارتین مخالفت و دشمنی داشتند ملاقات کرد و جلب دوستی آنها را نمود و از آنجا بطرف خراسان رهسپار شد. نزدیک تربت حیدریه گرفتار دزدان شد که او را بکلی لخت کردند. هر طور بود به مسافرتش ادامه داد و به بخارا، بلخ، افغانستان، هندوستان، گوا، حبشه، و حجاز رفت.

ولف مردی بود که یک زمین آجری برای او مثل رختخوابی است از پر و یک جعبه متکا. او با دشمنان و زجردهندگان مثل یک دوست بود و با پادشاهان و بزرگان یک مشاور بود و پطریا رخ و رؤسای مذهبی را در صورت لزوم سرزنش می کرد. او با گرسنگی و بی غذایی آشنا بود و تحمل فحش و ناسزاها را می کرد و هرگز بجای بدی بدی نمی کرد. او خودش را با همه نوع اشخاص تطبیق می داد و هیچکس را نمی رنجانید. ولف نمونه کامل یک مسیحی واقعی بود.

از مبشرین دیگر انگلیسی که به ایران آمد باید کشیش ژاکوب ساموئل را نام برد که در سال ۱۸۳۶ وارد شیراز شد و سال بعد رئیس انجمن کتب مقدس در ایران و ممالک ضمیمه گردید. او به گرجستان هم مسافرت کرد و عقیده داشت بقیه ده سبط از بنی اسرائیل در آنجا هستند و می خواست مدارکی در اینمورد بدست آورد. مبشر دیگری که بیشتر زندگی خود را مثل هنری وقف ترجمه کتاب مقدس کرد ویلیام گلن بود. از سال ۱۸۱۶ مرکز کار بشارت و چاپخانه را به استراخان منتقل کرده بودند و عهد جدید بزبان ترکی آذربایجانی ترجمه شده بود در این چاپخانه چاپ شد و مورد توجه تاجران ایرانی قرار گرفت که آنها را با خود به دربند و شیروان و اصفهان بردند و در همین زمان یعنی در سال ۱۸۱۷ بود که ویلیام گلن وارد ایران شد و به ترجمه کتاب مقدس بزبان فارسی پرداخت ولی چون تحت مراقبت روس بود و مردم روسها را دوست نداشتند، زیاد مورد توجه ایرانیها نبود و استراخان محل ملاقات و معاملات بین بخارا، خیوه و سمرقند و افغانستان بود. در سال ۱۸۲۰ نامه ای از کاپیتان گوردون در تبریز به دایره میسیونرها رسید و از او خواسته شد به ایران برگردد. مجدداً در ماه جون همانسال نامه ای از اصفهان نوشته شد که تعدادی از رساله های او را در بازار اصفهان پخش کردند و مردم هنوز بنام هنری مارتین

که او را ملا مارتین می نامند هستند و خاطرات او را عزیز و گرامی می دارند. در اثر پنجاه سال کار سی. ام. اس (هیئت مرسلین کلیسائی) در ایران بالخره آنقدر مسیحیان ایرانی بوجود آمده بودند که دایره اسقفی ایران سال ۱۹۱۲ امکان پذیر گردید. این دایره اسقفی در اول شامل ۴ کلیسای کوچک در چهار شهرستان جنوبی ایران بود که در هر یک از آنها بیمارستانهای مردانه و زنانه و مدارسی که رد آنروزها بیشتر بوسیله میسیونرها اداره می شد وجود داشت. مؤسسات مزبور در روزهای اولیه با مجتهدین محلی درگیریهائی داشتند و نفوذ ملایان در دسرهای ایجاد می کرد ولی خدمات بهداشتی میسیونرها رویهمرفته مورد قبول رهبران مذهبی که قدرت عظیمی داشتند واقع شد، ولی نسبت به مؤسسات فرهنگی و مداس تا به آخر نظر خوبی نداشتند.

با روی کار آمدن سلسله پهلوی نفوذ و قدرت ملایان رو به افول گذاشت و در عوض قدرت دولت مرکزی در تهران روز بروز زیادتر شد. در اثر فرمان رضاشاه که احدی را جرأت مخالفت با آن نبود مدارس پسرانه و دخترانه و کالجهای بزرگ و معتبر میسیونرها در سال ۱۹۴۰ بدولت ایران فروخته شد و بدینگونه کلیسا موقتاً از داشتن مدارس خود محروم گردید.

مهمترین واقعه سال ۲۳ - ۱۸۲۲ میلادی ایمان آوردن ولیعهد میرزا محمد علی پسر قاضی که پسر نخست وزیر فتحعلی شاه بود اتفاق افتاد. این اولین مسلمانی بود که در دوران سلطنت قاجار ایمان آورد. وقتی این خبر در دربند و سایر نقاط ایران منتشر شد خیلی هیجان آور بود ولی وقتی مبشرین می خواستند او را تعمید دهند اسقفان بومی متعصب مانع شدند. مبشرین از وزیر امور مذهبی سن پترزبورگ اجازه گرفتند و دکتر گلن مراسم تعمید او را بزبانها انگلیسی، فارسی و ترکی انجام داد و میرزا محمد علی تعمید گرفت و ملقب به الکساندر کاظم بیگ گردید. او بعداً داخل دانشگاه امسک در روسیه شد و کمی بعد او در دانشگاه کازن بسمت استاد عربی مشغول خدمت شد و از پایه گزاران رشته مطالعات علوم شرقی بود. بالاخره به سن پترزبورگ انتقال یافت که در آنجا هم مدرسه مطالعات علوم شرقی را پایه گذاری کرد. نوشته هائی بدستخط خودش راجع به مسیحیت بزبان فارسی در این شهر و در کتابخانه سن پترزبورگ یافت می شود